



دلیل دوم) روایاتی که ارجاع به اشخاص معین کرده است:

۱. مرحوم شیخ نحوه استدلال به این روایت را چنین برمی‌شمارد:

«و ما دل علی الأمر بأخذ معالم الدین من أشخاص خاصة كمحمد بن مسلم و الأسدی و یونس بن

عبد الرحمن و أبان بن تغلب و زکریا بن آدم مع عدم التقييد بتعذر الرجوع إلى الأعلام منهم»^۱

۲. صاحب فصول نیز این دلیل را چنین تقریر کرده است:

«أن تقليد المفضل لو لم يكن جائزاً لما جاز لمعاصري الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين»

تقليد أصحابهم، بل كان عليهم أخذ الأحكام من الأئمة عليهم السلام دون أصحابهم، و من المسلم

رجوع عوام الشيعة في زمان حضورهم عليهم السلام إلى الصحابة في مسائل الحلال و الحرام، و

استقرار سيرتهم على ذلك، و يشهد بذلك رواية أبان بن تغلب و غيره من الأخبار الإرجاعية

المتقدمة في الفصل المتقدم»^۲

۳. حضرت امام هم این دلیل را چنین مورد اشاره قرار داده‌اند:

«روایات كثيرة عن الكشي و غيره، فيها الصحيحة و غيرها، تدلّ على إرجاع الأئمة إلى أشخاص

من فقهاء أصحابهم، يظهر منها أن الرجوع إليهم كان متعارفاً، ومع وجود الأئمة كانوا يرجعون

غيره، كصحيحة ابن أبي يعفور: قال قلت لأبي عبد الله: إنه ليس كل ساعة ألقاك ولا يمكن القدوم،

ويجيء الرجل من أصحابنا، فيسألني وليس عندي كل ما يسألني عنه.

فقال: ما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي؛ فإنه سمع من أبي، وكان عنده وجيهاً

وكرواية علي بن المسيب المتقدمة، حيث أرجعه الرضا عليه السلام إلى زكريا بن آدم ... إلى

غير ذلك.

ويستفاد منها: أن أخذ معالم الدين - الذي هو عبارة أخرى عن التقليد - كان مرتكزاً في ذهنهم،

ومتعارفاً في عصرهم.

ويستفاد من صحيحة ابن أبي يعفور، تعارف رجوع الشيعة إلى الفقهاء من أصحاب الأئمة، مع وجود

الأئمة بينهم»^۳

۱. مجموعه رسائل فقهيه و اصوليه، ص ۷۷

۲. الفصول الغرويه، ص ۵۱۸؛ به نقل از منتهی الدرايه، ج ۸، ص ۵۷۱

۳. الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۱

ما می‌گوییم:



در علاج فساد سنی

۱. چنانکه خواندیم استدلال بر این اصل استوار بوده است که ائمه (ع) با وجود اصحابی که اعلم بوده‌اند به عالم ارجاع داده‌اند

۲. مرحوم خویی استدلال را به این نحوه تقریر کرده‌اند که ائمه (ع) با وجود اینکه خودشان موجود بوده‌اند، مردم را به سایر اصحاب ارجاع داده‌اند:

«أن الأئمة (عليهم السلام) قد أرجعوا جماعة من العوام إلى أشخاص معينين من أصحابهم كيونس بن عبد الرحمن، و محمد بن مسلم و غيرهما مع أنهم (عليهم السلام) موجودون بين الناس، فإذا كانت فتاوى هؤلاء حجة معتبرة مع وجود نفس الامام (عليه السلام)»^۱

۳. همین نحوه استدلال که در کلام مرحوم خویی مطرح شد در کلام مرحوم حکیم هم مطرح شده است:

«لأنه لو وجب تقليد الأعلّم لوجب الرجوع إلى الأئمة (ع) لأنهم أولى من الأعلّم»^۲

۴. همچنین مرحوم سبزواری استدلال می‌کند که: پیامبر (ص) با وجود امیرالمؤمنین (ع)، برخی دیگر از اصحاب را به منصب قضا منصوب کرده‌اند^۳

۵. همچنین مرحوم سبزواری، این دلیل را به گونه دیگری هم قابل طرح می‌داند که:

اصحاب در آن روزگار فتوی می‌داده‌اند و ائمه (ع) آنها را از این کار منع نکرده‌اند در حالیکه اصحاب با یکدیگر اختلاف در رتبه علمی داشته‌اند.^۴

روشن است که این دلیل تقریر ائمه (ع) نسبت به فتوای مفضول با وجود اعلم است.

ما می‌گوییم:

۱. سابقاً از مرحوم شیخ به این روایات اشاره کردیم (عبارت شیخ از عبارت حضرت امام مفصل‌تر است) مرحوم شیخ درباره روایاتی که دال بر اصل تقلید است می‌نویسد:

«و من جملة الأدلة إطلاق السنة التي وردت في مشروعيتها، و هي طائفتان:

طائفة منها ورد في رجوع آحاد الناس إلى الأشخاص المعيّنين. و الاخرى قد وردت في حجية أقوال العلماء و الرواة و المحدثين.

۱. التنقيح، ج ۱، ص ۱۱۳

۲. المستمسك، ج ۱، ص ۲۶

۳. مهذب الاحكام، ج ۱، ص ۲۷

۴. همان



أما الأولى، فهي أيضا قسمان: قسم دلّ على الرجوع إلى رواياتهم، بحيث يظهر منه عدم الفرق بين الفتوى و الرواية، مثل ما ورد في حقّ زرارة من الأمر بالرجوع إليه، كقوله عليه السّلام: «إذا أردت حديثنا فعليك بهذا الجالس» يشير إلى زرارة، و قوله عليه السّلام: «و أما ما رواه زرارة عن أبي [جعفر عليه السّلام] فلا يجوز ردّه» و في حقّ محمد بن مسلم، كقوله بعد السؤال عنه عمّن يرجع إليه إذا احتاج أو سئل عن مسألة: «فما منعك عن الثّقفى - يعنى محمد بن مسلم - فإنّه قد سمع عن أبى عليه السّلام أحاديث و كان عنده وجيها» و في حقّ أبان كقوله: «أت أبان بن تغلب، فإنّه قد سمع منى حديثا كثيرا فما روى لك منى فاروه عنى» و غير ذلك ممّا ورد في أمثال هؤلاء الأجلّاء فى الدين الذين نطقت بعض النصوص فى حقّ بعضهم: بأنّه لولاهم لاندرس آثار النبوة، مثل قول أبى محمّد فى حقّ العميرى و ابنه اللذين هما من النواب: «إنّهما ثقتان فما أدبّا اليك عنى - مخاطبا لأحمد بن إسحاق - فعنّى يؤدّيان، و ما قال لك فعنّى يقولان، فاسمع لهما و أطعهما، فإنّهما الثقتان المأمونان»

و قسم منهما دلّ على جواز الأخذ بفتواهم، مثل قول الباقر عليه السّلام لأبان: «اجلس فى المسجد و أفت للناس فإنّى احبّ أن يرى فى شيعتى مثلك». و نحوها ما ورد فى النهى عن الإفتاء بغير علم و غير اطلاع بالناسخ و المنسوخ ضرورة دلالتها على الجواز إذا كان المفتى جامعا لشرائط الفتوى.

و قسم يشتمل الفتوى و الرواية مثل قوله عليه السّلام لشعيب العقرقوفى بعد السؤال عمّن يرجع إليه: عليك بالأسدى، يعنى أبا بصير، و قوله لعلى بن المسيب بعد السؤال عمّن يأخذ منه معالم الدين: «عليك بزكريّا بن آدم المأمون على الدين و الدنيا»، و قوله عليه السّلام لعبد العزيز بن المهدي لما قال: ربما أحتاج و لست ألقاك فى كلّ وقت أ فيونس بن عبد الرحمن ثقة أخذ منه معالم دينى؟ قال: نعم. و غير ذلك ممّا لا يخفى على المتتبّع»^۱

۲. با توجه به آنچه گفتیم می توان این دلیل را چنین تقرير کرد:

الف) معصومین (ع) با وجود اینکه خودشان موجود بوده اند، به اصحاب اجازه فتوى داده و مردم را به آنها ارجاع داده اند.

ب) معصومین (ع) با وجود اینکه در بین اصحاب اعلم بوده است، به همه اصحاب (حتى مفضول)، اجازه فتوى داده و مردم را به آنها ارجاع داده اند.

۱. مطارح الاظفار، ج ۲، ص ۶۰۱



ج) معصومین (ع)، فتوی دادن اصحاب را دیده‌اند و آن را انکار نکرده‌اند در حالیکه اصحاب با یکدیگر، در رتبه و در فتوی اختلاف داشته‌اند.

۳. مرحوم خوئی در رد این استدلال می‌نویسد:

«و الجواب عنه: أن الاستدلال بذلك إنما يتم فيما إذا قلنا بوجوب تقليد الأعلّم مطلقاً، و أما لو خصصنا وجوبه بصورة العلم بالمخالفة بين الأعلّم و غيره كما هو الصحيح على ما يأتي بيانه فلا وقع لهذا الاستدلال بوجه، إذ الإمام (عليه السلام) إنما أرجع إليهم السائل لعدم العلم بمخالفتهم معه (عليه السلام) فيما يفتون به، و لا يحتمل أن يرجعه إليهم مع العلم بمخالفتهم مع الإمام (عليه السلام) فالاستدلال بالأولوية ساقط.»^۱

توضیح:

۱. اگر کسی بگوید تقلید مفضول مطلقاً جایز نیست، این روایات او را رد می‌کند
۲. ولی اگر کسی بگوید «تا وقتی یقین به اختلاف مفضول و اعلم نداری، حق داری از مفضول تقلید کنی». در این صورت این روایات او را رد نمی‌کند چرا که:
۳. روشن است که ائمه (ع)، مردم را سراغ اصحاب می‌فرستاده‌اند ولی این ارجاع تا وقتی بوده است که مردم یقین به مخالفت آنها با امام (ع) نداشته باشند.

ما می‌گوییم:

این سخن پاسخ از استدلال (الف) می‌باشد ولی نمی‌تواند با توجه به اینکه متعارفاً بین اصحاب اختلاف بوده است، پاسخ استدلال (ب) باشد. چرا که چنانکه در توضیح دلیل اول گفتیم، اختلاف رتبه و اختلاف نظر در میان اصحاب ائمه (ع) مشهود بوده است (چنانکه عمر بن حنظله آن را فرض کرده است) و لذا نمی‌توانیم بگوییم روایات تنها به صورتی ناظر است که «یونس بن عبدالرحمن» با اعلم از خود اختلاف نداشته است (چرا که فرض عدم اختلاف، فرض نادری است)

اما اینکه بگوییم روایات نسبت به صورتی که مردم «علم به مخالفت داشته باشند» اطلاق ندارد، نیز محتاج تقیید خاص است چرا که اطلاق روایات نافی چنین احتمالی است.

۴. مرحوم حکیم هم بر این روایات اشکال کرده است.

ما حصل اشکال ایشان همان مطلبی است که در ذیل «عمومات جواز تقلید» (به عنوان دلیل اول) مطرح کردیم و از آن پاسخ دادیم. ایشان می‌گویند این ادله خاصه (که به فردی خاص ارجاع می‌دهد) مثل ادله عامه

۱. التنقیح، ج ۱، ص ۱۱۳



(که رجوع به عموم فقها را تجویز می‌کند) نمی‌تواند شامل متعارضین شود. چرا که عرفاً ادله حجیت شامل متعارضین نمی‌شود:

«أن الإرجاع على نحو الخصوص كالإرجاع على نحو العموم إنما يقتضى الحجية فى الجملة و لا يشمل صورة الاختلاف، و إلا تعارض مع ما دل على الإرجاع إلى غيره بالخصوص، بل مع ما دل على الإرجاع على نحو العموم، فىكون كتعارض تطبقى العام بالإضافة إلى الفردين المختلفين، كما لا يخفى. و احتمال التخصيص يتوقف على احتمال الخصوصية فى الشخص المعين و هو منتف. و لو سلم اختصاص الحكم بذلك الشخص بعينه، و لا يطرد فى غيره من الأشخاص.»^۱

۵. در پاسخ به این اشکال، همان مطلب که از مرحوم اصفهانی خواندیم و گفتیم «چون روایات را نمی‌توان از فرض تعارض اقوال فقها خالی کرد و اصطلاحاً اطلاق روایات لحاظی است، لاجرم یا باید روایت را طرد کنیم و یا حمل بر حجیت تخییری نماییم»

۱. مستمسک، ج ۱، ص ۲۸